



شنبه...

۲۰ آذر ۱۳۹۵

شماره سوم

ماده

«اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش می‌زدم، همان جایی که بیست و دو سال پیش، «آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای «نیکسون» قربانی کردند! ...»

دکتر علی شریعتی

اپیزود اول تاسیس دانشگاه تهران	اپیزود دوم جرقه های خروش	اپیزود سوم دو روز قبل	اپیزود چهارم سه قطره خون	اپیزود پنجم دو روز بعد	اپیزود آخر قضاوتش با خودتان...
دانشگاه تهران توسط رضاخان در سال ۱۳۱۳ تاسیس شد. شاید هیچکس فکرش را هم نمی‌کرد که این نهاد در براندازی نظام شاهنشاهی نقش اساسی ایفا نماید. آن زمان رضاخان با پوتین به دانشگاه تهران پا گذاشت تا آن را بازگشایی کند او همچنان که دستش را روی اسلحه کمرش قرار داده بود و کمر بند چرمینش را از روزهای قبل محکم تر بسته بود دعا کرد که دانشگاه سعادت و پایداری را برای نظام شاهنشاه پهلوی به ارمغان بیاورد. اما هنوز دیری نپاییده بود و عرق صورت رضاخان پس از سخنرانی خشک نشده بود که جنیش دانشجویی مسلمان در دانشگاه فعالیت هایش را علیه رژیم پهلوی آغاز کرد.	در تاریخ ۲۴ آبان سال ۱۳۳۲ اعلام شد که نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد و قرار شد که «دنيس رایت»، کاردار سفارت انگلستان، چند روز بعد به ایران بیاید. از همان روز ۱۴ آذر ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است» (نقل از تعلق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) ببیند. در مقابل دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که در فضای حکومت نظامی بعد از کودتای سیاه، هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند.	دو روز قبل از آن واقعه تلخ (۱۴ آذر) زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد و قرار شد که «دنيس رایت»، کاردار سفارت انگلستان، چند روز بعد به ایران بیاید. از همان روز ۱۴ آذر ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است» (نقل از تعلق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) ببیند. در مقابل دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که در فضای حکومت نظامی بعد از کودتای سیاه، هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند.	صبح شانزده آذر، هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیر عادی اطراف دانشگاه شده، وقوع حادثه‌ای را پیش بینی می‌کردند. فضا بشدت آهستن حوادث و درگیری بود. نیروهای نظامی رژیم که بشدت رفت و آمد دانشجویان را کنترل کرده و در این بین عده ای را نیز دستگیر نموده بودند. دانشکده فنی به هم می‌ریزد و در محاصره کامل نظامیان قرار می‌گیرد و به یکباره فرمان آتش صادر شده و دانشجویان در صحن طبقه اول به خون می‌غلطند عده‌ای زخمی شده و در این میان سه دانشجو به نامهای قندچی و بزرگ نیا و شریعت رضوی به شهادت می‌رسند.	دو روز بعد از واقعه ۱۶ آذر، نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی‌گناه رنگین بود دکترای افتخاری حقوق دریافت کرد.	قضاوتش با خودتان...



مَتَّهَم

یا قربانی؟

استهلال



انحلال؟

خروج خورشید از پشت ابر مستلزم تغییر شرایط است و ظهور ولی غائب مستلزم تغییر شیعیان آن حضرت است بارها و بارها در احادیث مختلف آمده که فقط اگر شیعیان ما تغییر کنند فرج نزدیک می شود، فقط شیعیان! ولو شیعیان در اقلیت باشند ولو مستضعف باشند ولو مظلوم واقع شده باشند. هنگامی که فقط شیعیان تغییر کنند کاری به عزیزان اهل سنت و مسیح و یهود ندارند فقط ما تغییر کنیم. اما تغییر و حرکت به کجا به کدام مقصد؟ برای پاسخ به این سؤال مراجعه به احادیث وصف کننده یاران آن حضرت کارگشاست.

امام صادق (ع) می فرمایند: ((گوئی دلپایان بسان قطعه ای از آهن است که هیچگونه شکی درباره ی خداوند در آن راه ندارد، از سنگ سخت تر، که اگر بر کوه ها حمله برند آن ها را از جا برکنند. با پرچم های خویش به هیچ شهری روی نیاورند مگر آنکه خراب کنند. گوئی بر اسب هایشان عقابها نشسته اند. به زین اسب امام دست می کشند و تبرک می جویند، و در پیرامون حضرتش حلقه می زنند.

در جنگها با جانبازی آن بزرگوار را یاری می کنند و آنچه می خواهند انجام دهند. در میان آنها مردانی هستند که شب ها خواب ندارند. در نمازشان زمزمه ای دارند که همچون زنبور عسل، شب را با عبادت به صبح می رسانند و صبحگاهان آماده اند. شهبها پارسا و روزها شیرند. آن ها از آن حضرت فرمانبردارند، مانند کنیز نسبت به ارباب خود.

همچون چراغها روشنند و دلپایان نورانی است و از خشیت الهی لرزان. از خداوند شهادت درخواست می کنند و آرزو دارند که در راه خدا کشته شوند. شعارهایشان یا لثارات الحسین است.))

اما دانستن مقصد صرفا کافی نیست و این که بدانیم شیعه ی مهدوی خدا اعتماد دارد کفایت راه رسیدن به این مقصود اگر مهم تر نباشد همان اندازه اهمیت دارد.

آنانکه پیش از ظهور ولایت مداری کرده اند مانور ظهور داشته اند مطیع بودن را تمرین کرده اند به مقصود نزدیک ترند کما اینکه این اوصاف را در سربازان خمینی و مدافعان حرم امروزی بیشتر می بینیم. اوج تجلی آنرا میتوان در وصیت نامه آنها جست، مگر نه اینکه هر انسانی در وصیت نامه اش مهمترین مسائلیش را عنوان میکند؟!))

به عنوان نمونه در وصیت نامه شهید علی صمدیان مسئول واحد فرهنگی لشکر ۵ نصر آمده است «و اما شما حزب الله که تاریخ به سان شما را به جز در یک برهه از صدر اسلام سراغ ندارد، بدانید تنها ریسمان محکم، پیوند با ولایت فقیه است و سپردن تمام هستی خویش به او که راه را یافته و شما را با خود همراه کرده است. خدایا، عمرم فدای یک لحظه بودن امام. پس خود را به او بسپارید. دل به دنیا نبندید که خانه دل را خراب می کند. خانه دل را با ذکر خدا آباد کنید و مهیا شوید. برای یاری اسلام در جبهه ها که این بار دیار عاشق می طلبد. گوش فرا دهید به بیانات امام امت که فرموده اند: امروز حفظ جمهوری اسلامی از نماز واجب تر است و امروز حفظ جمهوری اسلامی در ادامه جنگ و کسب پیروزی اسلام و مسلمین است که دنیا بدان چشم امید بسته است.»

مریم ذاکری

از رونوشت تا سرنوشت

دزد که شاخ و دم ندارد...

امیر علی مظفر

باشد که تقلید صرف را به ما آموخت، و یا اساتیدی که ارزیابی یک دانشجو را در تهیه ی مقالات قرار میدهند، حال به هر شکل و قیمتی! و یا جامعه ای که در آن دکتر هایمان در صدر و بی مدرک ها در کفند. جامعه ای که القاب و مدارک، به افراد شخصیت می دهد. لقبی که فقط چند حرف کوتاهست ولی به اندازه ی یک طومار بلند حرف دارد. و البته که برای یافتن این موجودات نیازی به جستجوی گسترده ای نیست، کفایت در همین حوالی دانشکده خودمان کمی سرتان را بچرخانید تا با انواع و اقسام دزدانی آشنا شوید که در کنار بزرگترین و بهترین اساتید کشور نفس

هدف و روش درس خواندن را یادمان نداده اند. از همان دوران کودکی به جای درس زندگی درس بندگی را آموختیم؛ بندگی نمره ی بیست! بندگی یتی که از همه چیز و همه کس عزیز تر بود. حتی اخلاقمان هم محدود به همان نمره ی بیست کردند و «نمره ی انضباط» نامیدند! اگر همه نمراتمان بیست بود، خود نیز بیست بودیم. و همین گونه ماندیم و بزرگ شدیم، بزرگ شدیم و نمره های بیستمان نیز بزرگتر شد. تلاش و رقابت به هر قیمتی برای کسب رشته و دانشگاهی که در نظر عوام جامعه بیست باشد، بیست بعدی زندگیمان شد!! و باز هم بزرگتر شدیم و با همین روال پیش رفتیم و با بیتی عظیم تر روبرو شدیم؛ بت مدرک! مدرک به هر قیمتی!! این قیمت تنها منحصر به بی سوادی محض نمیشود، گاهی با دزدهایی برخورد میکنیم که رفیق نابابشان همان عشق به مدرک است! بله تعجب نکنید! دزدا اگر تابحال گمان میکردید که دزدها موجوداتی با ظاهری ترسناک هستند با روی پوشیده که از دیوارها بالا میروند، زین پس میتوانید شاهد حضور دزد هایی با کت و شلوار های اتوکشیده و سامسونت به دست باشید که در کنار شغل شریف دزدی، گاهی نیز بصورت تفریحی به تحصیل و یا حتی تدریس در دانشگاه ها مشغولند!! افرادی به ظاهر موقر و متشخص که علاوه بر کیف سامسونتشان، خرواری از مقالات و سواد دیگران را نیز بردوش می کشند. همان ها که با هزاران ادعا در برابر تان ظاهر می شوند اما طلبهایی توخالی هستند که با یک تلنگر میترکند، همان هایی که از اول دبستان امیدی به جز بغل دستی هایشان نداشته و تکالیفشان چیزی جز یک رونویسی ناچیز نبوده است؛ که هنوز هم بدنبال یک معلم اول دبستان میگردند تا به آنها سرمشق دهد. اصلا شاید مقصر همان معلم اول دبستان

در خرداد ۹۲ و روی کار آمدن دولت تدبیر و امید، یکی از مسائل اصلی که برای همگان سوال بود سرنوشت مذاکرات هسته ای بود، و با تفاوت سیاست ها و طرز تفکر دولت جدید با دولت قبلی انتظار میرفت که با تغییرات تیم ایرانی مواجه باشیم، دولت مسوولیت مذاکره را از شورای عالی امنیت ملی به وزارت خارجه انتقال داد و از آن به بعد مذاکرات زیر نظر دکتر ظریف وزیر امور خارجه کشورمان انجام می شد. سرانجام پس چندین دور مذاکرات در شهرها و کشور های مختلف و انعقاد توافق های موقتی، در تیرماه ۹۴ توافق نهایی بین ایران و شش کشور طرف مذاکره انجام شد. توافقی که سر و صدای زیاد هم در داخل و هم در صحنه ی بین المللی راه انداخت. در داخل کشور عده ای آنرا فتح الفتوح نامیدند و تاریخ را به احترام ظریف سرپا نگه داشتند و عده ای هم آنرا ترکمانچای دوم نامیدند. منتقدان توافق یا همان برجام معروف که بیشتر نیروی های آمریکا ستیز بودند بارها به تیم مذاکره کننده عدم اعتماد به طرف مقابل را هشدار دادند و به برجام و نحوه ی اجرایی آن که در دی ماه ۹۴ به تصویب رسید انتقاد داشتند، اما دولت مردان لغو شدن تمامی تحریم ها در آینده ی نزدیک را نوید میدادند و در هر محفلی از برجام به عنوان سند کردند. ماه ها گذشت اما از اجرای تعهدات آمریکا خبری نبود و

میکشند و اعتباری نیز با شغل شریف دزدیشان برای خویش دست و پا کرده اند. موجوداتی که تنها با گرفتن مدرک و مقاله ی دزدی قانع نمیشوند و اعتبار و آبروی ملت و کشور را هدف قرار داده اند. همان هایی که حال خودشان را فراموش کرده اند. همان حالی که از آن لذت می برند. حالی نیست. حالی که در آن شکوفا شوند. حالی که عشق جان مایه اش باشد. و ای اساتیدی که حال خود را فراموش کرده اید! از شما فقط یک تقاضا دارم. بگذارید تا ما در حال خودمان باشیم و بس

همه به احترام ظریف

نگران کننده تر از آن اعضای تیم مذاکره کننده که هر بار به طوری خطای آمریکاییان را توجیه میکردند و حداکثر اعتراضشان به این روند زدن چند ایمیل (فشار ایمیلی) و گله کردن در نیویورک بود! ماجرا ادامه داشت تا اینکه در همین اواخر مجلس نمایندگان و سنای آمریکا تحریم های ایران موسوم به داماتو را برای ده سال دیگر تمدید کردند، این مسئله برای اجرایی شدن نیاز به امضای رییس جمهور دارد البته با تصویب حداکثری در مجلس حتی اگر او با اقدام به وتوی طرح هم کند اثری ندارد. این اتفاق که نقض صریح برجام است یک شوک را به طرفداران توافق هسته ای وارد کرد چون دیگر راهی برای توجیه نقض برجام برایشان نمانده بود. وزیر خارجه و رئیس جمهور، رئیس سازمان انرژی اتمی همگی این اقدام را نقض برجام میدانند. با گذشت نزدیک یکسال از مرحله اجرایی توافق بار دیگر بر همگان دشمنی و بدعهدی آمریکا ثابت شد و در این زمان انتظار پاسخی درخور از مسوولان کشور داریم. بر این اساس اواخر هفته قبل جلسه ی هیئت نظارت بر برجام برگزار شد و در مورد آینده توافق و اقدام متقابل و گفتگو و تصمیم گیری کردند البته این جلسات قرار است ادامه داشته باشد.

بر اساس این تصمیمات، اقدام دولت آمریکا بطور دقیق رصد خواهد شد و متناسب با اقدام طرف مقابل، واکنش لازم طبق مصوبات، اجرایی خواهد گردید. امید است مسوولان کشورمان به نحوی احسن این موضوع را خاتمه دهند.

عرفان آبیاری

#وووووووو

سلام خسته نباشید. چقدر خوشحال شدم که بالاخره دانشکده ی ما هم که اتفاقا بدست رشته ی مرتبطی هست در زمینه ی تراریخته، بالاخره یک حرکتی زد. امیدوارم طبق حرفی که زدید تا آخرش کاملا بی طرفانه پی اش رو بگیرید و به نتیجه ی خوبی هم برسید. موفق باشید.

+ اصلا واحه هست و حرفش! پی اش رومیگیریم.

سلام. در مورد مشکلات دانشکده هم کار کنید تونشیرتون، البته نه مثل اون تریبون آزاد مسخره که فقط چسبیدن به اتوبوس دانشکده. مثلا بنظرم پیگیر شین که چرا یک مکان رست نداره دانشکده، حتی همون نمازخونه رو هم فقط دم ظهر باز میکنن، بخدا خیلی مهمه، وسط کلاسای نیازه جایی باشه استراحت کنیم.

+جانا... سخن از زبان ما میگوی

دلواپسا فقط تو دانشکده دامپزشکی جولون نمیدادن و نشر اکاذیب نمیکردن که خداروشکر شما جای خالی شونو پرکردین!

+دیگه کاری که از دستمون برمیومد:))))

سلام، اون قسمت سیاستون خیلی باحال بود اونم تو دانشکده ی ما که نصف هویچند و نصف دیگه سبب زمینی، دمتون گرم واقعا.

+یعنی بعبارتی در تره بار درس میخونیم!!